

The Challenges Islamic civilization in facing the Westphalian system

Sajad Bahrami Moghaddam*

Received: 2020/04/24

Mahdieh Heydari**

Accepted: 2020/07/05

Abstract

Prolem statement: with the revelation of the Prophet (PBUH), Islam, as a law based on revelation, has become the source of identity, rules and norms of social, political and economic life of Muslims.

Perpouse: in the political dimension of the Islamic Caliphate, it has been a common form of Muslim political organization for decades. With the development of the Westphalian system of the West in the sixteenth century, the modern state became the only form of identity of political organization, and other political systems either underwent major changes or disappeared altogether. The governments of the Islamic lands, which themselves had a rich Islamic civilization in their societies, faced deep challenges. Therefore, the main question that has been raised is that what challenges has the expansion of the modern national government arising from the Westphalian system posed to the escape of Islamic civilization, especially in Arab societies? The provisional hypothesis is that the failure of secularist and nationalist ideas based on the Western Westphalian system in the Arab world has gradually led to an identity challenge in the Arab Islamic world.


Findings: show that these identity or institutional challenges based on the views of constructivists such as Went and Owen, lead to redefining the identity of authoritarian and conservative Arab states based on genuine Islamic culture and civilization and their interactions with Islamic and Western societies. Has been.

Research method: In this research, descriptive-analytical method and data collection method is based on library method.

Keywords: Westphalian system, Islamic civilization, Islamic identity, national government, constructivism


*Bahramimoghaddam Sajad, (Corresponding Author), Assistant Professor of International Relations, University of Guilan, Rasht, Islamic Republic of Iran.

sajadbahrami@gmail.com

 0000-0002-0821-8763

**Heydari Mahdieh, PhD in International Relations from Allameh Tabatabai University, Tehran, Islamic Republic of Iran.

m.heydari2010@yahoo.com

 0000-0003-4870-4093

چالش‌های فراروی تمدن اسلامی در رویارویی با نظام وستفالیایی غربی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۲/۰۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۴/۱۵

سجاد بهرامی مقدم*

مهدیه حیدری**

چکیده

هدف: با توسعه و گسترش نظام وستفالیایی غرب در قرن شانزدهم میلادی، دولت مدرن به عنوان تنها شکل هویت‌بخش سازمان سیاسی محسوب شد و سایر نظام‌های سیاسی در مواجهه با آن یا دستخوش دگرگونی‌های عمده‌ای شدند، یا به طور کلی از بین رفتند. دولت‌های سزمین‌های اسلامی که خود برخوردار از یک تمدن غنی اسلامی در جوامع خود بودند، با چالش‌های عمیقی مواجه شدند. از این رو، سؤال اصلی که مطرح شده، این است که گسترش دولت ملی مدرن برآمده از نظام وستفالیایی چه چالش‌های را فراروی تمدن اسلامی به ویژه در جوامع عربی قرار داده است؟ فرضیه موقتی مطرح شده این است که شکست ایده‌های سکولاریستی و ناسیونالیستی بر مبنای نظام وستفالیایی غربی در دنیای عربی، به تدریج منجر به ایجاد یک چالش هویتی در جهان اسلام عربی شده است. یافته‌های پژوهش: نشان می‌دهد که این چالش‌های هویتی یا نهادی بر مبنای دیدگاه سازه‌انگاری چون ونت و اونف، منجر به باز تعریف هویت دولت‌های اقتدارگرا و محافظه‌کار عربی بر مبنای فرهنگ و تمدن اصیل اسلامی و نوع تعاملاتشان با جوامع اسلامی و غربی شده است. روش تحقیق: در این پژوهش، روش توصیفی تحلیلی و شیوه گردآوری داده‌های آن مبتنی بر روش کتابخانه‌ای است.

واژگان کلیدی: نظام وستفالیایی، تمدن اسلامی، هویت اسلامی، دولت ملی، سازه‌انگاری

* استادیار روابط بین‌الملل، دانشگاه گیلان، رشت، جمهوری اسلامی ایران، (نویسنده مسئول).

sajadbahrami@gmail.com

0000-0002-0821-8763

** دکتری روابط بین‌الملل، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، جمهوری اسلامی ایران.

m.heydari2010@yahoo.com

0000-0003-4870-4093

مقدمه

از آغاز بعثت رسول اکرم (ص)، اسلام به عنوان شریعتی مبتنی بر وحی در عرصه‌های گوناگون هویت بخش مسلمانان بوده است. شریعت اسلامی ابتدا در مدینه و مکه، هویت کسانی را که به این شریعت مقدس پیوسته بودند تعیین می‌کرد. سپس با گسترش آن به شبه جزیره و فراتر از آن به قلمروهای پیشین امپراطوری‌های ساسانی و روم، اسلام به عنوان نیرویی عظیم ظاهر شد که ارزش‌ها و مبانی‌اش منشاء قواعد و هنجارهای حیات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی مسلمانان در قلمرویی گسترده قرار گرفت. در بعد سیاسی خلافت اسلامی مبتنی بر مذهب سنی برای قرن‌ها هویت‌بخش جهان اسلام بوده است. خلافت اسلامی شکل رایج سازمان یافتگی سیاسی مسلمانان محسوب می‌شد و منازعات درونی و تهاجم‌های بیرونی تاریخی هرگز تا سده بیستم نتوانسته بود که نهاد تنومند خلافت اسلامی را ریشه کن کند.

اما از هنگامی که از بطن تحولات اجتماعی چندین صد ساله غرب، اولین دولت‌های ملی مدرن بر پایه نظام وستفالیایی در اروپای غربی شکل گرفتند، روند غالب تحولات سیاسی جهان را نظام وستفالیایی رقم زده؛ که خود از دل رنسانس سکولار غربی پدیدار شده است. دولت‌های ملی مدرنی که در اروپا ظاهر شدند به لحاظ بورکراسی مدرنی که درون آنها را سازمان داده بود، قادر شدند که منابع درونی جامعه را به خوبی استخراج کرده و در جهت افزایش توانایی و ظرفیت حیات خویش به عنوان نوع بدیعی از سازمان‌یافتگی سیاسی قرار دهند. بر همین اساس دیگر اشکال قدیمی سامان‌یافتگی سیاسی از قبیل دولت شهرها، شهرهای آزاد، امپراطوری‌های کهنسال و خلافت اسلامی یارای ایستادگی نظامی در برابر دولت‌های مدرن را نداشتند. بر همین اساس، نظام وستفالیایی از اروپای غربی رو به گسترش گذاشت و دیگر اشکال قدیمی سازمان سیاسی یا می‌بایست در شکل دولت مدرن بازتعریف و بازسازمان‌دهی می‌شدند و یا اینکه رو به زوال گذاشته و منسوخ می‌شدند. نظام وستفالیایی دولت را به عنوان تنها شکل هویت‌بخش سازمان سیاسی بر سراسر گیتی غالب کرد. تا قرن بیستم جهان عرب به عنوان بخشی از قلمرو عثمانی تحت خلافت اسلامی

اداره می‌شد. از تبعات گسترش نظام وستفالیایی تجزیه خلافت اسلامی یا امپراطوری اسلامی و بازتعریف بخش‌های مختلف قلمرو این امپراطوری در شکل دولت‌های ملی مدرن بود. این مسئله سبب شکل‌گیری و گسترش یک بحران فراگیر هویت در دنیای عربی شد. در آغاز، اولین دولت‌های عربی در مصر، در عراق و در اردن در شکل پادشاهی‌هایی مشروطه از لحاظ سیاسی نظام‌هایی راست‌گرا محسوب می‌شدند که در همبستگی با تعلقات نظام وستفالیایی و تفکر سکولار غربی در دنیای عربی قرار می‌گرفتند. پس از آن دنیای عرب وارد برهه‌ای تاریخی از رشد پان‌عربیسم و شکل‌گیری جمهوری‌های انقلابی با گرایش‌ات چپ‌گرایانه شد. حال، سؤالی که مطرح شده، این است که اسلام به عنوان یک شریعت هویت بخش و تمدن ساز، در مواجهه با نظام وستفالیایی گسترش یافته در خاورمیانه شده با چه چالش‌های روبه‌رو شده است؟ فرضیه موقتی طرح شده این است که شکست ایده‌های سکولاریستی و ناسیونالیستی در دنیای عرب بر مبنای نظام وستفالیایی غرب شکل گرفته بودند، به تدریج به رشد اسلام‌گرایی در جهان عرب منجر شده که این امر راه را برای بازتعریف هویت یک دولت و جامعه اسلامی در خاورمیانه عربی را هموارتر کرده است، به ویژه آنکه وقوع انقلاب اسلامی ایران نیز بر تسریع این احیای مجدد تمدن اسلامی افزوده است؛ هر چند که سوء برداشت دولت‌های اقتدارگرا و محافظه‌کار عربی، از این وضعیت باعث حمایت و پشتیبانی آنها از حرکت‌های افراطی و سلفی برای مهار نیروی عظیم این تمدن نوین اسلامی شده است.

۱. پیشینه تحقیق

بررسی‌های که از پیشینه پژوهش در این موضوع خاص صورت گرفته است، نشان می‌دهد که تا کنون به این مسئله و موضوع که نظام وستفالیایی غربی با ویژگی‌های فرهنگی خاص خود چه چالش‌های را فراروی تمدن اسلامی قرار داده است و آثار این چالش‌ها در جوامع جهان اسلام چه بوده است، پرداخته نشده است. هر چند که تا کنون محققان علوم سیاسی و روابط بین‌الملل در ایران از زوایایی گوناگونی به مسئله تفاوت‌های فرهنگی غربی و اسلامی و به ویژه آثار مخربی که نظام‌های غربی (به لحاظ تلاش برای نادیده گرفتن هویت

و تمدن اسلامی و الغای یک جامعه دموکرات برای جبران عقب‌ماندگی‌های سیاسی و اقتصادی) بر این جوامع گذاشته‌اند، به خوبی پرداخته‌اند و می‌توان با مراجعه به آثار این پژوهشگران این مسئله را دریافت که خود موضوع برخورد تمدن اسلامی با تمدن غربی و نیز پیروزی انقلاب اسلامی ایران و آثار آن بر این کشاکش، مسئله حیاتی برای این جوامع اسلامی بوده است. از جمله می‌توان به آثاری مانند ره‌آورد‌های اخلاقی گفتمان انقلاب اسلامی: فرصت‌ها و چالش‌های فراسو (۱۳۹۷) از ارسلان قربانی شیخ‌نشین اشاره کرد. در این مقاله نویسنده نشان داده است که پیروزی انقلاب اسلامی منجر به احیای معرفت دینی و گفتمان دینی در نظام بین‌الملل شده است و اساس آن را که مبتنی بر تفکرات سکولاریستی بوده است به چالش کشیده است به گونه‌ای که در جوامع محافظه‌کار عربی که حامی تفکرات سلفی‌گری هستند، زمزمه احیای دولت اسلامی به مانند جمهوری اسلامی ایران در حال رشد است. یا در مقاله‌ای دیگر از سید محمد حسین متولی اسلامی با عنوان منزلت عقل فقهی در تمدن‌سازی نوین اسلامی (۱۳۹۸)، به مسئله عقل برآمده از فرهنگ و فقه اسلامی تأکید می‌شود. به گونه‌ای که این عقل در برابر عقل ابزاری در جوامع سکولاریستی غربی توان احیای تمدن نوین اسلامی را دارد. همچنین در مقاله با عنوان علل افول علمی تمدن اسلامی (۱۳۹۰)، به قلم حبیب‌الله سعیدی نیا نیز آمده است که فرهنگ و تمدن اسلامی یکی از مهمترین تمدن‌های بشری بوده، اما این تمدن در برهه‌ای از زمان از رشد و بالنگی خود عقب مانده است. وی علل افول را در دو حوزه داخلی و خارجی برشمرده است. یکی از حوزه‌های بسیار مهمی که منجر به این افول شده است، هجوم فرهنگ و ایده‌های غرب‌گرایانه و نهادهای غربی به درون جوامع اسلامی ذکر می‌کند، که در اغلب این جوامع، دولت‌های محافظه‌کار برای حفظ اقتدار خود به همراهی با دولت‌های غربی پرداخته و ارزش‌های اسلامی در جوامع اسلامی بتدریج رنگ باخته‌اند. نویسنده در پایان مقاله امیدوار است که با یک رویکرد علمی و آسیب‌شناسانه می‌توان به اوج تمدن نوین اسلامی گام نهاد.

۲. چارچوب نظری: تئوری سازه‌انگاری

در نظریه سازه‌انگاری بیش از سایر نظریات روابط بین‌الملل بر معانی و ابعاد غیر مادی سازنده بازیگران تمرکز می‌شود. سازه‌انگاران در روابط بین‌الملل کانون خود را از معرفت‌شناسی به هستی‌شناسی منتقل کرده‌اند، توجه سازه‌انگاران از یک سو به انگاره‌های معنایی، قواعد و هنجارها و رویه‌ها و از سوی دیگر تأکید آنها بر نقش تکوینی و عوامل فکری است (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۴، ص ۱۷۹). ونت با نقد نظریه رئالیسم ساختاری والتز این دیدگاه را ارائه کرده است، که سیاست بین‌الملل واقعیتی است که به شکل اجتماعی ساخته و پرداخته شده است (Waltz, 1979, p428). بر این اساس، ساختار آنارشیک سیستم بین‌المللی یک واقعیت مادی و لایتغیر نیست بلکه یک واقعیت معنایی است یا یک فرهنگ است که به مثابه یکی از سه فرهنگ هابزی، لاکی و یا کانتی تکوین می‌یابد و هر کدام از فرهنگ‌های سه گانه آنارشی پیامدهایی متفاوت برای دولت‌ها در پی خواهد داشت. بنابراین ساختار آنارشی بیش از آنکه مادی باشد پدیده‌ای فرهنگی و معنایی است که بسته به غلبه هر کدام از فرهنگ‌های سه گانه، منطبق‌هایی متمایز خواهد داشت (Wendt, 1987, p275).

با توجه به سه فرهنگ متفاوت از آنارشی سه منطبق متفاوت از آنارشی نیز وجود دارد. ونت از سویی نیز بر این است که دولت‌ها به مثابه مهمترین بازیگران در سیاست بین‌الملل کنشگرانی عمیقاً اجتماعی هستند و منافع دولت‌ها نیز درون زاد است به این معنا که منافع دولت‌ها چیزی مسلم و از پیش داده شده نیست بلکه برآمده از معانی بین‌الذهانی است و همانگونه که معانی بین‌الذهانی تغییر می‌نمایند، ارجحیت‌ها و منافع دولت نیز تغییر می‌کنند (دوئرتی، فالتزگراف، ص ۴۲۱). بر این اساس هویت دولت‌ها چیزی است که در بستر تاریخی تکوین می‌یابد. هویت مهم‌ترین مؤلفه در تعیین سیاست خارجی دولت هاست. از دیدگاه وی، هویت خصوصیت و یا ویژگی‌ای است که دولت‌ها به عنوان کنشگران نیت‌مند دارند و موجد تمایلات انگیزشی و رفتاری می‌شود (Owen, 2016, p51). از دیدگاه ونت، هر کدام از دولت‌ها در نظام بین‌الملل، نوعی هویت دارند

که به رفتار آنها در نظام بین‌المللی شکل می‌دهد و پیش‌بینی رفتار آنها را امکان‌پذیر می‌کند. این هویت که در طول تاریخ و در تعامل با دیگر هویت‌ها شکل گرفته، عاملی مؤثر در تصمیم‌گیری‌های سیاست خارجی است (Wendt, 1999, p 184).

از نظر سازه‌انگاری دین بر سه اصل مبتنی است:

- ۱- سامانه‌ای از قواعد و به طور عمده قواعدی که راهنمای رفتار بازیگران هستند.
- ۲- توضیح معنای هستی و هستی مادی دربرگیرنده هویت، ایده‌ها و موقعیت اشخاص در جهان است.
- ۳- نقش تأسیسی دین در تکوین هویت بازیگران.

از منظر سازه‌انگاری اونف، دین سامانه‌ای از قواعد توصیه‌ای و افعال مربوطه می‌باشد که کنش‌های گفتاری قطعی و قواعد توصیه‌ای را در بر دارد. همچنان که در مکتب انگلیسی نیز دین جای خاص خود را دارد و هدلی بال در موج سوم شورش، کشمکش‌ها را ناشی از کشمکش برای آزادی فرهنگی می‌داند که با تأکید بر سنت و فرهنگ‌های متفاوت در جهان تفسیر می‌شود. سازه‌انگاران نیز معتقدند که منازعات اجتماعی به ساختارهای شناختی مانند ایدئولوژی، ناسیونالیسم، قومیت و دین وابسته هستند و در این میان دین بیشترین تأثیر را به عنوان یک امر معنایی و غیرمادی در کنش‌های منازعه‌آمیز و البته همکاری جویانه دارد (گریفیتس، ۱۳۹۰، ص ۳۷۸).

از طرف دیگر اونف، ادیان را به مثابه اشکالی از هژمونی توصیف می‌کند. هژمون در این معنا، حکومت ارزش‌ها است تا حکومت کارگزاران. هژمونی به ترویج و دستکاری اصول و ارزش‌هایی برمی‌گردد که در آن بازیگران مسلط معنا را به انحصار خود در می‌آورند، تا ترتیب لایتغیری از حکومت را ایجاد کنند (Ruggie, 1993, p64). سازه‌انگاران معتقدند که بازیگران برحسب معانی ذهنی، زبان و باورهای خود، که برآمده از تلقی‌های هویتی آنها است، دست به کنش متقابل می‌زنند و برطبق آن واقعیت را می‌سازند و خود نیز ساخته می‌شوند (Waver, 1990, p158). نتیجه طبیعی این مسئله در بررسی رفتار سیاست خارجی یک کشور، این است که یک دولت بر اساس نوع تعریفی که از

هویت جهان اطراف خود را دارد، دست به کنش می‌زند و در این کنش واقعیت نظام بین‌الملل را می‌سازد و خود نیز ساخته می‌شود (برچیل و دیگران، ۱۳۹۱، ص ۲۷۵). تحلیل سازه‌انگاره، متوجه نقش «تاریخ» در شکل دادن به سیاست خارجی نیز هست. در این راستا سازه‌انگاری معتقد است که هویت یک دولت با ارجاعاتی ارزشی به گذشته و آینده کشور شکل می‌گیرد (Owen, 2016).

دولت‌ها و دولتمردان با روایت تاریخ به شیوه‌ای خاص و ویژه آن را پشتوانه عملکرد امروز خود قرار می‌دهند. به نظر سازه‌انگاران، معنای بسیاری از کنش‌ها را نمی‌توان با پرداختن به آنها به عنوان متغیرهای سنجش‌پذیر کمی که علت رفتار هستند فهمید؛ بلکه بایستی با مطالعه انگاره‌ها، هنجارها و سایر معانی تکوین دهنده به آن رفتار، که خود مستلزم روش‌شناسی تفسیری است، معنای کنش‌ها را درک کرد (جکسون و سورنسون، ۱۳۸۵، ص ۲۴۳).

در ادامه از این چشم‌انداز به بررسی فرایند هویت‌یابی جوامع مسلمان عربی خاورمیانه پرداخته خواهد شد. در ابتدا به پیدایش فرماسیون هویت بخش دولت ملی و سپس به گسترش آن به خاورمیانه و ظهور ایدئولوژی‌های سکولار پرداخته خواهد شد. سپس نقش اسلام به عنوان نیروی هویت بخش در خاورمیانه عربی در پرتو بیداری اسلامی مورد بررسی قرار خواهد گرفت، از این چشم‌انداز ارزش‌های اسلامی به عنوان منشاء هنجارها هم نقشی مؤسس در شکل‌گیری هویت بازیگران دارد و هم این که مؤسس قواعد رفتاری بازیگران است.

۳. ظهور ایده دولت ملی مدرن در غرب

از میانه سده هفدهم برای نخستین بار در تاریخ، در اروپای غربی دولت‌های ملی مدرن به عنوان سامان یافتگی بدیع و نو از حیات سیاسی بشر پدیدار شدند. دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی که از چندین قرن پیشتر آغاز شده بود و مبارزه شاهزادگان به پیدایش دولت‌های ملی مدرن در غرب اروپا انجامیده بود. در سده هفدهم هرکدام از این دولت‌ها قلمروهای جداگانه‌ای محسوب می‌شدند که یک پادشاهی مستقل انحصار سازمان یافته خشونت

مشروع را در آن به خود اختصاص داده بود. نشست وستفالی در سال ۱۶۴۸ نخستین نقطه ظهور اولین دولت‌های ملی مدرن محسوب می‌شود. در آن نشست توافق شد که دولت‌ها به حق حاکمیت یکدیگر احترام بگذارند و یکدیگر را بعنوان موجودیت‌هایی مستقل شناسایی کنند (Berman, 2016, p128). شناسایی حاکمیت دولت‌ها تحولی مهم محسوب می‌شد که بر اساس آن هر دولتی درباره امورات درونی قلمروش عالی‌ترین مرجع تصمیم‌گیری بود و در عرصه روابط خارجی نیز هر دولتی خود تصمیم می‌گرفت که چگونه روابط خارجی اش را تنظیم کند. جهان تا پیش از پیدایش دولت‌های ملی مدرن، فاقد یک چارچوب مشترک شناسایی شده برای اقتدار سیاسی بود. حاکمیت در اروپا بسط یافت به عنوان ابزاری برای اقتدار پادشاهان بر فئودال‌ها و در مخالفت با اقتدار نهادهای مذهبی بر قلمروهای سرزمینی که پادشاهان در تقلاهای پادشاهی مطلقه و بی‌چون و چرا در آن بودند. پس از صلح وستفالی، سیستم دولت‌های حاکم به عنوان چارچوبی نیرومند که حق اقتدار را در جوامع و قلمروهای جداگانه سیاسی پادشاهان شناسایی می‌کرد در حوزه اروپای غربی تجلی یافت. سپس سیستم بین دولتی وستفالیایی به سراسر قاره اروپا و سراسر جهان گسترش یافت و دولت بعنوان تنها شکل مشروع سامان سیاسی بشر با انحصار خشونت مشروع شناسایی شد و دیگر اشکال قدیمی حیات سیاسی بشر یعنی امپراطوری‌های کهنسال، شهرهای آزاد و فئودال‌نشین‌ها رو به زوال گذاشتند. در نظام بین‌المللی وستفالیایی تنها اقتدار شناخته شده مشروع سیاسی اقتدار دولت ملی مدرن بود. دولتی که در آغاز با سلطه بی‌چون و چرای پادشاهی مقتدر بر قلمروی معین تعریف می‌شد و دیگر اشکال حیات سیاسی یعنی فئودال‌ها، کلیسا، خلافت یا امپراطوری‌ها یا می‌بایست در سامان سیاسی یک دولت ملی مدرن متحقق شوند و یا اینکه مخاطره نابودی را بپذیرند. نظام بین‌المللی وستفالیایی که از غرب اروپا رو به گسترش گذاشت همزاد با مدرنیته فرماسیون‌های قدیمی حیات سیاسی بشر را به چالش گرفت (Lauziere, 2019, p67). سیستم بین دولتی از اروپای غربی رو به گسترش گذاشت و دولت دارای حاکمیت به عنوان تنها شکل استاندارد فرماسیون سیاسی بشر شناسایی شد و سراسر قاره اروپا،

قاره‌های آفریقا، آمریکا، آسیا و اقیانوسیه در گیر گسترش بطئی نظام وستفالیایی شکل یافته بر پایه دولت مدرن دارای حاکمیت شدند. در جنوب غرب آسیا، امپراطوری عثمانی به عنوان شکلی کهن از سازمان‌یافتگی سیاسی همچون دیگر امپراطوری‌های کهن شرقی به چالش کشیده شد.

۱-۳. گسترش نظام دولت ملی برآمده از نظام وستفالیایی به درون جوامع عربی

پیشینه گسترش هنجار حاکمیت به جنوب غربی آسیا به سده نوزدهم برمی‌گردد. هنجار حاکمیت در حال گسترش در جنوب غرب آسیا بود اما به طور تعارض‌آمیزی گسترش آن توأم با چالش بود (Adesoji, 2015, p128). در این باره چالش بزرگ هنجار حاکمیت ملی برای امپراطوری عثمانی عدم شناسایی این امپراطوری به عنوان شریکی برابر از جانب دولت‌های اروپایی بود. کنسرت قدرت‌های اروپایی که متشکل از دولت‌های دارای حاکمیت در قرن نوزدهم بود از شناسایی امپراطوری عثمانی به عنوان عضوی برابر در گردهمایی‌های دولت‌ها اجتناب می‌کرد گویی حق انحصاری حاکمیت ملی تنها منحصر به دولت‌های ملی بود که بر اساس استانداردهای اروپایی تنها شکل متمدن و مترقی فرماسیون سیاسی شناخته می‌شدند. دولت‌های اروپایی امپراطوری عثمانی را شکلی عقب مانده و غیرمتمدن می‌شناختند که نهادهای درونی و رویه‌های خارجی اش منطبق با استانداردهای اروپایی درباره دولت بودگی نیست (Asad, 2015, p95). نتیجه این دگرگونی هنجاری در اروپا برای امپراطوری عثمانی این بود که به رغم شناسایی رسمی استقلال امپراطوری عثمانی بر طبق معاهده پاریس در ۱۸۵۶، استانداردهای عدم مداخله و احترام به حاکمیت مطلق و انحصاری در مورد این امپراطوری بکار گرفته نشد. پس از فروپاشی امپراطوری عثمانی و الغای خلافت اسلامی توسط ترک‌های جوان، قلمرو امپراطوری عثمانی به سرزمین‌هایی تحت قیمومیت دولت‌های استعمارگر فرانسه و انگلیس تبدیل شد. نظام قیمومیتی که بر خاورمیانه غالب شد، تلاشی برای مدیریت کشمکش‌های هنجاری منطقه‌ای بر سر قواعد اقتدار و حاکمیت بود (Faulkner, Gray, 2017, p98). جوامع سیاسی تجزیه شده از امپراطوری عثمانی، از چشم‌انداز اروپاییان به عنوان جوامعی غیرمتمدن و

اشکالی منسوخ شده از فرماسیون سیاسی اجتماعی بشر نگریده می‌شدند، که فرانسه و بریتانیا به عنوان دو دولت قدرتمند غربی مسئولیت ورود آنها را به جمع دولت‌های مدرن و متمدن غربی پذیرفته بودند (Roy, 2018, p197).

پس از معاهده پنهانی سایکس پیکو، در دوم نوامبر ۱۹۱۷، اعلامیه بالفور منتشر شد که بر اساس آن فلسطین نیز به عنوان خانه ملی صهیونیست‌ها شناخته می‌شد. از طرفی در پی تأثیرگذاری انگاره‌ها و هنجارهای غربی، ملی‌گرایی ترک‌های جوان در ترکیه، با واکنش گروه‌هایی از نخبگان عرب مواجه شده بود و ناسیونالیسم عربی گرچه ریشه‌هایی کهن در قبیله‌گرایی و عصبیت عربی داشت، اما متأثر از ملی‌گرایی سیاسی اروپایی، در تعارض با ملی‌گرایی ترک‌های جوان، و از سویی نیز در تعارض با استعمار اروپاییان رشد یافت. استعمار اروپایی به گونه‌ای تعارض‌آمیز نفوذ غرب را همراه با رشد هنجار حق تعیین سرنوشت و ناسیونالیسم سیاسی در خاورمیانه گسترش می‌داد (Anderson, 2019, p64).

در پی آن پیش از تجزیه عثمانی، اعراب خواستار برابری در حقوق سیاسی با ترک‌ها، در چارچوب امپراطوری اسلامی عثمانی شده بودند. ناسیونالیسم عربی، هنگامی که فرانسه و بریتانیا برای همراه کردن اعراب با خود علیه امپراطوری عثمانی به آنها وعده استقلال و خودمختاری دادند، تقویت می‌شد (Faulkner, Gray, 2017, p98). این وعده‌ها و حمایت‌ها، ملی‌گرایی عربی را بر علیه امپراطوری عثمانی تجهیز می‌کرد. از طرفی فرانسه و بریتانیا از آغاز یک جنگ مقدس اسلامی بر علیه خود نه تنها در خاورمیانه عربی، بلکه در سراسر مستعمرات اسلامی واهمه داشتند؛ تقویت ملی‌گرایی عربی می‌توانست بر تعارضات درونی هویتی در خاورمیانه به نفع دستور کارهای سیاسی قدرت‌های استعماری تأثیر بگذارد (Baker, 2018, p67).

اعلامیه چهارده ماده‌ای ویلسون و حمایت از حق تعیین سرنوشت ملت‌ها، شورش اعراب را بر علیه سلطه عثمانی و هم چنین استعمار فرانسه و بریتانیا تقویت می‌کرد. بر اساس هنجار حق تعیین سرنوشت کلیه ملل تحت سلطه، حق استقلال می‌یافتند

(Halliday, 1996, p94). بنابراین ترک‌های عثمانی، اصل حق را استقلال داشتند، اما اعراب نیز می‌بایست حکومت و حاکمیت‌های مستقل خود را داشته باشند (Simbar, 2017, p45).

بنابراین، ظهور دولت ملی در خاورمیانه، به سال‌های پایانی جنگ جهانی اول و فروپاشی خلافت عثمانی باز می‌گردد. بر این اساس، حوادث مذکور، نقطه عطفی در روابط بین‌الملل خاورمیانه محسوب می‌شوند. در این دوره، برای اولین بار عبارت دولت مدرن در ادبیات سیاسی خاورمیانه مطرح شد و در نتیجه نظام سیاسی دولت ملت، در خاورمیانه نضج گرفت. خاورمیانه جدید، بر پایه توافقات دول استعماری انگلستان و فرانسه و در پرتو تقسیم سرزمین‌های عربی ما بین دو قدرت یاد شده، تعریف و موجودیت یافت (Haynes, 2017, p98).

۲-۳. رویارویی نظام وستفالیایی و تمدن اسلامی در جوامع عربی

با توجه آنچه که ذکر شد می‌توان گفت که پایه اولیه شکل‌گیری دولت ملی در خاورمیانه، نه بر مبنای ریشه‌های هویتی و انباشت‌های تاریخی منطقه، بلکه متأثر از هنجارهای وستفالیایی و منافع و ملاحظات قدرت‌های استعماری انگلستان و فرانسه موجودیت یافت. به عبارت دیگر نظام مدرن دولت ملت، نقطه عزیمت خاورمیانه از الگوی سنتی و بومی خلافت است. نظام سیاسی دولت ملت، که برآمده از فرآیند رشد تشکیلات سیاسی در اروپا است، نتیجه گفتگوی آن منطقه با گذشته خود بوده است. در این رابطه، چارلز تیلی نیز بر این نکته صحنه می‌گذارد که دولت ملی در اروپا، در پرتو جنگ‌های خونین چند صد ساله و در بستر تاریخی طولانی مدت شکل گرفته است (Moaddel, 2018, p91). لذا این دولت، ریشه در عمق تاریخ اجتماعی و فکری اروپا دارد و بر این اساس از قدرت کافی برای مقابله با بحران‌های مختلف برخوردار است (Hirschkind, 2016, p85). از آنجایی که روند دولت‌سازی مدرن در دو منطقه اروپا و خاورمیانه کاملاً متفاوت از یکدیگر است، لذا از نظر توانایی در اداره امور و مدیریت فشارهای داخلی و خارجی، قابل مقایسه نیستند و صرفاً در عنوان با یکدیگر اشتراک دارند (Anderson, 2019, p69).

بنابراین، در قیاس با استانداردهای اروپای غربی، غالب دولت‌ها در منطقه خاورمیانه، فاقد شاخصه‌های لازم برای نائل آمدن به مقام دولت بودگی هستند. اکثر آنها صرفاً به برکت در اختیار داشتن منابع سرشار انرژی و پشتیبانی قدرت‌های خارجی به مقام دولت رسیده‌اند و بعضاً فاقد مجموع عناصر اصلی (حکومت، حاکمیت، سرزمین و جمعیت) تعریف شده، برای تبدیل شدن به دولت هستند. در این ارتباط، پاره‌ای از محققان، این دسته از دولت‌ها را شبه دولت نامیده‌اند. و برخی دیگر نیز از عنوان وضعیت تبخیری دولت برای اشاره به آنها استفاده کرده‌اند. در این میان دو کشور ایران و ترکیه، از نظر برخورداری از تجربیات حکومت‌داری پیش از ورود دولت مدرن در منطقه خاورمیانه مستثنی هستند (Baker, 2018, p67).

ایران از قرن ۱۶ میلادی، دارای نوع خاصی از حکومت ملی بود که تا قرن بیستم (زمان شکل‌گیری روابط بین‌الملل مدرن در خاورمیانه) پادشاهی‌های صفویه، افشاریه، زندیه، قاجار و پهلوی توانستند نظم هر چند پراکنده‌ای را در کشور حاکم کنند. این نکته بایستی مورد توجه قرار گیرد که زایش دولت ملی در ایران تابع الگوی خاصی است که عناصر الهام‌بخش آن را مذهب شیعه و زبان فارسی تشکیل می‌دهد؛ و بر این اساس ایران، هویت خود را برحسب هویت اغیار و به عنوان ملیتی متفاوت در منطقه عموماً عرب زبان خاورمیانه تعریف می‌نمود (Haynes, 2017, p98). به عبارت دیگر، سلسله‌های مذکور، با رجعت به تاریخ ایران پیش از اسلام، و استفاده از مذهب تشیع، نوع خاصی از دولت ملی را در چارچوب مرزهای مشخص تعریف کردند و توانستند نظم و امنیت نسبی را در محدوده سرزمینی خود حاکم کنند. ترکیه نیز به هنگام جانشینی خلافت عثمانی، با رموز و تجربیات حکومت‌داری ۶۵۰ ساله عثمانی‌ها کم و بیش آشنا بود، و بر این اساس طی سال‌های پس از ۱۹۱۹، توانست به طور موفقیت‌آمیزی کنترل خود را بر سرزمین‌های مربوطه اعمال نماید، و نسبت به سایر دولت‌های خاورمیانه، تصویر کامل تری از دولت ملی را به نمایش بگذارد. بدون شک، وضعیت مطلوب امنیتی این دو کشور، در قیاس با سایر دولت‌های منطقه، ریشه در تجربه حکومتداری آنها در بستر تاریخی دراز مدت

دارد (Asad, 2015, p95). دولت‌های به اصطلاح ملی، در این دوره در چارچوب نظام‌های پادشاهی شکل گرفتند. این دولت‌ها، بیش از آن که در راستای منافع ملی کشورهای مربوطه عمل کنند، دولت‌هایی دست‌نشانده در راستای منافع کشورهای قیم بودند. دولت‌های مذکور به دلیل استبداد، ضعف ساختاری و عدم ارتباط با هویت‌های ملی و منطقه‌ای، از کارایی لازم برای ساماندهی امورات در کشورهای اسلامی تازه تأسیس برخوردار نبودند (Hirschkind, 2016, p63). بر این اساس، در فاصله زمانی اندکی پس از تشکیل دولت‌های مذکور، به مانند دوره پیش از جنگ جهانی اول در امپراتوری عثمانی، جریان‌های فکری گوناگونی برای تبیین علت عقب‌ماندگی بلاد اسلامی بوجود آمدند.

پیش از جنگ جهانی اول و تجزیه خلافت عثمانی، به جهت سرخوردگی مسلمانان از عقب‌ماندگی خود نسبت به غرب و نابسامانی امور عامه در خلافت عثمانی جریان‌های فکری مختلفی به رهبری متفکران برجسته آن دوران نظیر سید جمال اسد آبادی، محمد عبده و ... شکل گرفتند، تا با استفاده از منابع دینی و تأکید بر عنصر عقلانیت و نقش آن در سرنوشت بشری، ضمن تصحیح نگرش مسلمین نسبت به دین و ماهیت امر قدسی در حیات بشری، به تبیین و نقد وضعیت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نا بهنجار مسلمانان در آن دوره پردازد. نتیجه این فعالیت‌ها در عرصه سیاست، از یک سو موجب شکل‌گیری «جنبش تنظیمات»، برای اصلاح روند حکومت‌داری در سرزمین‌های خلافت اسلامی عثمانی، و از سویی دیگر باعث پیروزی انقلاب مشروطه در سال ۱۹۰۶، در ایران گردید (Hubbard, 2018, p35). علیرغم تغییر چهره سیاسی منطقه خاورمیانه، تأسیس کشورهای جدید و در نهایت شکل‌گیری نظام سیاسی نوین، در کنار ناکارآمدی دولت‌های نوظهور و دست‌نشانده بودن آنها و همچنین ساختار استبدادی و سکولار این نظام‌های حاکم، موجبات نارضایتی گروه‌های جمعیتی در اکثر کشورهای اسلامی نوظهور فراهم آمد. دولت‌های مورد بحث، به جهت بیگانه بودن از نظامی اجتماعی مربوطه و بی‌ریشه بودن از ابتدای تأسیس دست به گریبان بحران‌های متعددی شدند. وجود بحران‌های پنجگانه

مشروعیت، هویت، توزیع، نفوذ و مشارکت، در تمامی دولت‌های خاورمیانه، در این دوره به طور خاص و در دوره‌های آتی روابط بین‌الملل خاورمیانه مشهود است (Berman, March, 2016, p378). در این ارتباط، با توجه به نهادینه بودن ریشه بحران‌های یاد شده در اکثر دولت‌های منطقه، شرایط وقوع کودتا و انقلاب برای تغییر رژیم‌های حاکم همواره میسر بوده است. در این شرایط، جریان روابط بین‌الملل خاورمیانه، به سمت گذار از الگوی نامتجانس و ضعیف حکومت ملی به سمت هویت‌های فراملی کمونیستی، عربی و اسلامی بوده است.

به طور خلاصه، در این دوره دولت‌های خاورمیانه بیش از آن که خواستار ایفاء نقش در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی باشند، به دلیل ضعف ساختارهای داخلی، به دنبال شناخته شدن به عنوان دولت ملی توسط جامعه بین‌الملل بوده‌اند. بر این اساس، در دوره اول روابط بین‌الملل خاورمیانه، کسب استقلال و خروج از سلطه دولت‌های استعماری انگلستان و فرانسه که تقریباً تمامی منطقه خاورمیانه را تحت قیمومیت خود داشتند، در صدر اولویت دولت‌های منطقه بود. اما با توجه به ضعف ساختاری دولت‌های ملی، در این دوره روابط بین‌الملل خاورمیانه، صرفاً محدود به دنباله‌روی از سیاست‌های منطقه‌ای قدرت‌های استعماری و تلاش برای تثبیت نظام جدید دولت ملت، در مناسبات منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای بود. دوره اول روابط بین‌الملل خاورمیانه تا زمان بیداری، عناصر هویتی و بومی منطقه، در چارچوب استعمارستیزی، ناسیونالیسم عربی و اسلام‌گرایی ادامه داشت. با وقوع انقلاب‌ها و کودتاهای مختلف علیه دولت‌های دست‌نشانده نظام استعماری و شکل‌گیری بلوک بندی‌های جدید منطقه‌ای در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم، مرحله جدیدی در روابط بین‌الملل منطقه آغاز شد. این دوره از روابط بین‌الملل خاورمیانه، صحنه تقابل هویت‌های فراملی و دولت مدرن ملی بود. بدین ترتیب از اوایل دهه ۱۹۳۰، عراق، اردن، لبنان، سوریه و پیش از آن مصر و عربستان و امیرنشین‌های حوزه خلیج فارس، به عنوان کشورهایی با حاکمیت مستقل شناسایی شدند، و تطور گسترش سیستم بین‌دولتی مدرن از اروپای غربی، در کنار عوامل و دستور کارهای سیاسی، تا پایان نیمه اول قرن بیستم به پیدایش سیستم بین

دولتی مدرن خاورمیانه انجامید (Hirschkind, 2016, p69). هنجار حاکمیت ملی، به عنوان جزئی غیرقابل تفکیک از دولت مدرن، که توأم با ناسیونالیسم سیاسی بود، می‌بایست هویت سیاسی خاورمیانه مدرن را تعریف می‌کرد. اما ملی‌گرایی سیاسی و هنجار حاکمیت ملی در خاورمیانه از همان آغاز با چالش‌هایی نیرومند مواجه بوده است که این چالش‌ها زمینه‌ساز بسیاری از بحران‌های دیگر جوامع عربی به ویژه بحران هویتی آنها شده است که در ادامه به آنها پرداخته می‌شود

۴. مهمترین چالش‌های فراروی نهادهای نظام وستفالیایی در جهان عربی

۴-۱. چالش ایده جدای دین از سیاست در جوامع عربی

اولین و مهمترین چالشی که نظام وستفالیایی سکولاریستی در جهان اسلام ایجاد کرد، جدایی دین از سیاست بود. سکولاریسم در بدو گسترش در خاورمیانه، در حوزه سیاسی، شکل حکومت را بر اساس نظام‌های جمهوری تعریف نمود (Berman, 2016, p128). در ترکیه، ترک‌های جوان پس از اعلام الغای خلافت، یک حکومت جمهوری سکولار را تأسیس کردند. کمالیست‌ها که برای دهه‌های متوالی تا سال ۲۰۰۲، در ترکیه قدرت سیاسی را قبضه کرده بودند، گذشته اسلامی ترکیه را انکار می‌کردند، و فراتر از آن، اسلام‌گرایی یا اسلام سیاسی را به عنوان تهدیدی هویتی برای موجودیت یا شاخصه‌های جمهوری سکولار ترکیه تلقی می‌نمودند (Laub, Masters, 2018, p65). اما تلاش‌های کمالیست‌ها برای منطبق کردن کشور بر اساس استانداردهای اروپای غربی ثمر بخش نبود و اسلام همچنان به عنوان یک نیروی قدرتمند، نه تنها در برابر رشد سکولاریسم در ترکیه از بین نرفت، بلکه هم‌چنان تعیین‌بخش هنجارهای زندگی اجتماعی و الهام‌بخش سیاست ترکیه بوده است (Ayoob, 2010, p75). ورود مدرنیزاسیون سیاسی اجتماعی، در خاورمیانه در شکل ساختارهای حکومتی سکولار متجلی شد. پس از جنگ جهانی دوم، کشورهای مستقل عربی بر اساس هنجار حاکمیت ملی ظاهر شدند. آنها به سرعت وارد برهه‌ای از تجارب حیات سیاسی شدند که متفاوت از نظام خلافت اسلامی بود. نیروها و جنبش‌های سکولار در درون کشورهای عربی، درصدد نوسازی اجتماعی و سیاسی جوامع

شان بر اساس هنجارهای غربی بودند. جوامع عربی درحالی وارد برهه‌ای از تجربه مدرنیته شدند، که ارزش‌های ضروری برای موفقیت مدرنیزاسیون را نداشته و اشکال کهن، همچنان به مقاومت و حیات خود ادامه می‌دادند (Laub, Masters, 2018, p68).

۲-۴. چالش ایده ملی‌گرایی، سوسیالیسم و پان عربیسم در جوامع عربی

روند گسترش گرایشات سوسیالیستی، از قرن نوزدهم در دنیای عرب آغاز شد. در مصر و عراق، سوسیالیزم در پیوند با ملی‌گرایی عربی قرار گرفت. سوسیالیزم برای بخش‌هایی از نخبگان دنیای عرب، شیوه و ایدئولوژی برای پایان بخشیدن به عقب‌ماندگی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و بویژه گسترش عدالت و برابری بود. سوسیالیسم در دنیای عربی، به عنوان شیوه‌ای برای تحول نظام آموزشی، بهداشتی و ارائه خدمات و تأمین ضروریات اولیه زندگی مردم نگریده می‌شد. سوسیالیزم پس از پایان جنگ جهانی دوم به عنوان عنصر هویت بخش و یا ایدئولوژی بود که با ملی‌گرایی عربی توأم شد (Haynes, 2017, p49). پس از جنگ جهانی دوم، جمال عبدالناصر، رهبر ملی‌گرای مصر، و بعضی‌ها در سوریه و سپس عراق، دنیای عرب را به همبستگی و یکپارچگی فراخواندند و خاورمیانه را وارد دوره‌ای کردند که در آن ایدئولوژی سوسیالیزم عربی، مداخله خود در امور داخلی دیگر جوامع و کشورهای عرب را مشروع می‌پنداشت (Heywood, 2014, p373).

رهبران پرنفوذ ملی‌گرای عرب، خود را شایسته این امر یافتند که در پرتو ملی‌گرایی، در امور داخلی سایر کشورهای عربی مداخله کنند. این مسئله نشانه‌ای قوی از به چالش کشیدن هنجار حاکمیت ملی و ستفالیایی و اصل مشتق شده از آن یعنی اصل عدم مداخله بود (Waterbury, 2017, p276). حمایت از مخالفان درونی دیگر رژیم‌های عربی، با حمایت قاهره از شورش عراق در ۱۹۵۸، و شورش اردن و هم چنین مداخله نامی در امور یمن در اوایل دهه ۱۹۶۰، و نیز مداخله سوریه در امور داخلی لبنان، موارد و مصادیقی از نقض حق حاکمیت در جهان عرب بود، که متأثر از ایدئولوژی پان عربیسم بود (Nordland, 2018, p94). پان عربیست‌ها با ادغام زودگذر سوریه و مصر در فاصله ۱۹۵۸ الی ۱۹۶۱ به بار نشستن ایده‌های وحدت بخش‌شان را نظاره می‌کردند. اما از طرفی

دیگر، نیروی هنجار حاکمیت ملی، طرح‌های همگرایی عربی را ناکام می‌گذاشت (Salam, 2018). سرانجام در اواخر دهه ۱۹۶۰، هنگامی که در جنگ شش روزه ۱۹۶۷، اسرائیل، توانست دولت‌های متحد عربی را شکست دهد، مصر راه حل صلح جداگانه‌ای را با اسرائیل در پیش گرفت، که پان عربیسم را وارد دوره فترت خود کرد. مصر پس از آن شکست، اجماع عربی خارطوم را که بر عدم مذاکره، شناسایی و عدم صلح با اسرائیل مبتنی بود، را نادیده گرفت (Waterbury, 2017, p276). توافق کمپ دیوید بین مصر و اسرائیل، برای مبارزان راه آرمان‌های پان عربیسم، شکستی سنگین محسوب می‌شد (Seeberg, 2017, p83).

پان عربیسم، با ریشه‌هایی که از سده نوزدهم در قلمرو عربی امپراطوری عثمانی دوانیده بود به نهادی در خاورمیانه مدرن تبدیل شده بود که نهاد حاکمیت ملی را به عنوان اصل مؤسس جهان وستفالیایی به چالش می‌گرفت. اخراج متعاقب مصر از جامعه عرب و قطع روابط سیاسی دیپلماتیک اعضای جامعه یا اتحادیه عرب خود حکایت از فرسایش هنجار یا به تعبیری دیگر نهاد پان عربیسم داشت (Rashid, 2017, p74). تعارض بین پان عربیسم و حاکمیت ملی مدرن یا حق تعیین سرنوشت، جدالی بر سر اصل سازمان یافتگی سیاسی در خاورمیانه مدرن اما نوپا بود (Hourani, 2017, p44). در سال ۱۹۵۴، اتحادیه عرب شکل گرفت که ضمن تلاش برای وحدت سیاسی اعراب علیه نیروهای برون منطقه‌ای و اسرائیل، حق حاکمیت دولت‌های جداگانه عرب را شناسایی می‌نمود. پیش از آن از سال ۱۹۴۵، شماری از دولت‌های تازه استقلال‌یافته عرب به عضویت سازمان ملل متحد درآمدند. سازمان ملل متحد در این راستا، نهادی مبتنی بر اصول و هنجارهای وستفالیایی بود که حضور دولت‌های جداگانه عرب در آن به قوام استقلال و حاکمیت ملی آنها و همچنین تقویت نظام وستفالیایی در خاورمیانه عربی کمک می‌کرد (Ehteshami, Steven, 2017, p287).

بارنت، در این باره یادآور شده است که دولت بودگی در دنیای عرب هم زمان دو نقش متعارض را تولید کرد، از طرفی دولت مستقل و حاکم را و از طرفی ملت عرب را، که به

عاملی برای بی‌ثباتی در خاورمیانه تبدیل شد. این تعارض هنگامی که ناصر در دهه ۱۹۵۰ و دهه ۱۹۶۰، پان عربیسم را ترغیب کرد در شکل تعارض هنجار وحدت عربی و از طرفی حاکمیت فردی دولت‌های عربی خود را نشان داد (Azani, 2019, p189). از چشم‌اندازی کلان‌تر، دولت‌های عربی در جهان جنگ سرد، میلی درونی برای ایجاد بلوکی که بتواند مانع از تهدید آنها از سوی قدرت‌های امپریالیستی شود، وجود داشت (Monshipouri, 2015, p257). تعارض میان هنجار حاکمیت ملی از طرفی و پان عربیسم، هنگامی که پادشاهی‌های عراق، اردن و عربستان در برابر جمال عبدالناصر به ایالات متحده پیوستند، تجلی آشکارتری را به خود گرفت. پادشاهی سعودی و اردن و عراق، حفاظت از استقلال ملی‌شان را به تحقق رویای وحدت عربی ترجیح دادند و در برابر پروپاگاندای قاهره برای حفاظت از خود، روابط سیاسی و امنیتی شان را با آمریکا گسترش دادند. هنجار حاکمیت در خاورمیانه، با نظام قیمومت قدرت‌های استعماری غربی همزمان رشد کرده بود (Heywood, 2014, p674).

۳-۴. چالش انقلاب اسلامی ایران و بیداری سیاسی اسلامی

پیروزی انقلاب اسلامی ایران در ۱۳۵۷ به رهبری حضرت امام خمینی رحمت الله علیه، با تأکید بر فرهنگ و تمدن غنی اسلامی یک چالش عمیق هویتی و آگاهی سیاسی در جهان اسلام و به ویژه در درون کشورهای محافظه‌کار عربی که خط و مدار استعمارگران غربی بودند، ایجاد کرد. درحقیقت آنچه که با پیروزی انقلاب اسلامی در جهان اسلام اتفاق افتاد فقط این نبود که دگرگونی‌ای در داخل کشور ایجاد کند، علاوه بر این، یک فرهنگ خلق کرد؛ فرهنگی که در همه کشورهای اسلامی به طور متفاوت - در بعضی کشورها خیلی شدید، در بعضی کشورها با شدت کمتر- اثر خودش را در ذهن‌ها، به خصوص ذهن جوانان و روشنفکران و دانشگاهیان گذاشت. و به مرور تفکر اسلامی، فکر بیداری اسلامی و بازگشت و تمسک به اسلام، در ذهن‌ها به صورت اندیشه‌ای ماندگار درآمده است. بنابراین انقلاب اسلامی دارای محتوای غنی تمدنی با پیامی بزرگ برای امت اسلامی و جوامع و ملت‌های مسلمان یعنی احیای هویت اسلامی، بازگشت به اسلام، بیداری مسلمانان و بازگشت به نهضت

اسلامی است تا زمینه‌های لازم برای شکل‌گیری تمدن نوین اسلامی را فراهم آورد (پیروزمند، خورشیدی، ۱۳۸۹، صص ۳۳۶-۳۳۷). یکی از عوامل اصلی و مهم در شکل‌دهی هویت جمعی و مشترکات میان کشورهای اسلامی و اعضای آنها ایجاد نهادها، رویه‌ها و قواعد مبتنی بر آموزه‌ها و هنجارهای مشترک دینی و تلاش برای درونی شدن آنها است. یکی از راهبردهای اصلی درونی شدن هنجارها در میان بازیگران منطقه‌ای، توجه به فرآیند آموزش از یک‌شو و ضرورت درک و شناخت اعضا نسبت به حقوق متقابل، قواعد، قوانین و توافقات و احترام به زیست جهان مورد اجماع از سوی دیگر است (سرخیل، ص ۱۱۰). البته تمدن اسلامی از نوع گرفتن مرزها یا افزایش مرزها نیست؛ «تمدن اسلامی، کشورگشایی نیست بلکه به معنای تأثیر پذیرفتن فکری ملت‌ها از اسلام است. اسلام همانند عطری است که فطرت پاک انسان‌ها را نوازش می‌دهد و پیروز واقعی کسانی هستند که عطرافشانی می‌کنند». ولی امر مسلمین جهان تاکنون چندین بار در زمان‌های مختلف قطعیت و حتمیت تشکیل تمدن نوین اسلامی را متذکر شده‌اند و از مسئولان و نخبگان و مردم خواسته‌اند که با امید مضاعف پیش بروند و بیشتر تلاش کنند (حضرت آیت‌الله امام خامنه‌ای، ۱۳۹۵/۲/۶، نقل شده در مقیسه، کیقبادی، پدram، ص ۹).

بنابراین بیداری اسلامی نتیجه نهایی ایمان‌گرایی و خردورزی دین مدار زمان آگاه است. عصر حاضر را باید به حق در یک کلام قرن احیای مجدد بیداری اسلامی دانست (مقیسه، کیقبادی، پدram، ص ۲۵).

۵. تلاش برای برقراری یک دولت اسلامی مدرن در جوامع عربی

از دهه ۹۰ به بعد، هم اسلام‌گرایی و هم پسااسلام‌گرایی، به عنوان دو جریان هم‌زمان در دیگر بخش‌های جهان اسلام رخ نمودند (Miller, 2019, p82). از یک سو، شرایط سیاسی و اجتماعی داخلی و خارجی به گونه‌ای بوده که اقبال به سیاست مذهبی و اخلاقی را - به‌خصوص در کشورهایی که تجربه اسلام‌گرایی ندارند - دامن زده است (Masters, 2019, p17). ظهور و بروز احساسات ضداسلامی در غرب - به دنبال حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر - و متعاقب آن «جنگ علیه تروریسم»، سبب تقویت حس عمیق انزجار و فقدان امنیت در میان مسلمانان شد (Yasin, 2018, p2). مسلمانانی که احساس می‌کنند، اسلام و

مسلمانان زیر هجمه شدیدی هستند (Lauziere, 2019, p67). هم زمان و به طرق مختلف، جریان جدید پسااسلام‌گرایی برخلاف جریان کلی تشدید احساسات مذهبی در جهان اسلام، در حال ظهور بوده و تلاش داشته که میان دموکراسی‌خواهی، کثرت‌گرایی، حقوق زنان، دغدغه‌های جوانان و توسعه اجتماعی از یک‌سو و دین‌داری از سوی دیگر آشتی برقرار کند (Hubbard, 2018, p37). وجود این احساس عمیق انزجار از فرهنگ و تمدن غربی، به تدریج منجر به شکل‌گیری جنبش‌های اسلامی در درون این جوامع شد که مهم‌ترین کار ویژه آنها تغییر بود. این تغییر خود شامل خلق صورت‌بندی‌های جدید اجتماعی، گروه‌های جدید، شبکه‌های جدید و روابط جدید است. جنبش‌های اجتماعی با ساخت و تقویت چنین روابط و نهادهای جایگزینی، تولیدات فرهنگی‌ای را ارائه می‌کنند که متکی به نظام ارزشی، هنجارها، رفتارها، نمادها و گفتمان متفاوتی است. این، همان فرآیند ساخت «هژمونی» است که خود را در ایجاد راه‌های بدیل بودن و فعالیت کردن نشان می‌دهد. جنبش‌های پسااسلام‌گرا نمونه درخشان بسط نفوذ فکری و اخلاقی در جامعه مدنی از طریق مطبوعات، انتشارات، سازمان‌ها، گفتمان، آموزش و سبک زندگی هستند.

نتیجه‌گیری

همانطور که گفته شد، از دیدگاه سازه‌انگاران چون ونت و اونف، دین به عنوان بخشی از هویت و منبع هویتی در دنیای معاصر است که هدایت‌کننده رفتارها و نقش‌های دولت‌ها در نظام بین‌المللی است و این هویت‌ها و منافع دولت‌ها عمدتاً به طور بین‌الذهانی ساخته می‌شود. در جوامع غربی، دولت ملی مدرن نیز که مبتنی بر نهادهای هویتی مانند سکولاریسم، ناسیونالیسم و سوسیالیسم بود، منجر به ایجاد یک فرهنگ و هویت برتری-جویانه شد که سایر فرهنگ‌ها و تمدن‌ها را به چالش کشید و نوع رفتاری که این دولت‌های مدرن غربی با دیگران داشته‌اند، بر مبنای همین هویت برتری بودن و نایده گرفتن منافع و ارزش‌های آنها شده است. از این رو بسیاری از جوامع جهان اسلام و به ویژه جوامع عربی در برخورد با این قواعد و رویه‌های رفتاری دچار چالش‌های عمیقی شدند. در حقیقت با ظهور دین مبین اسلام و شکل‌گیری یک فرهنگ و تمدن غنی اسلامی،

دولت‌های این سرزمین‌ها براساس تعریفی که از هویت اسلامی خود که عمدتاً بر مبنای یک امت واحد اسلامی بوده، رفتار و منافع داخلی و خارجی‌شان را هدایت می‌کردند؛ اما با پیدایش نهادها و رویه‌های غربی در این جوامع و تقلید کورکورانه دولت‌های اسلامی از آنها چالش‌های عمیق هویتی و فرهنگی در این جوامع را به وجود آورد. این دولت‌ها قادر به بازتعریف خود بر مبنای هویت یک دولت ملی مدرن با ویژگی‌های خاص آن مانند سکولاریسم و سوسیالیسم و حتی ناسیونالیسم عربی نشدند. از این رو تا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، دولت‌های عربی منطقه برای کاهش و سرکوب این چالش‌ها عمدتاً به دولت‌های غربی وابسته بودند، به عبارتی از چتر امنیتی که غرب برای آنها فراهم آورده بودند، به سرکوب امیال و خواسته‌های اسلامی ملت‌های شان می‌پرداختند؛ اما با پیروزی انقلاب اسلامی ایران و آگاهی سیاسی ملت به ویژه با تأکیدی که بنیان‌گذار انقلاب اسلامی بر بیداری مسلمین داشتند و اکنون نیز حضرت آیت‌الله امام خامنه‌ای بشدت بر آن تأکید می‌فرمایند و نیز توصیه‌های که دین مبین اسلام بر ارزش‌های و رویه‌های مشترک و نیز فطرت پاک انسانی برای پذیرش وحی قرآنی دارد، جوامع عربی به این نکته پی برده‌اند که تمدن اصیل اسلامی از قدرت هدایت و رهبری جوامع برخوردار است. از این رو، بسیاری از این دولت‌ها با گسترش آگاهی و بیداری اسلامی در بین ملت‌های شان که ثمره انقلاب اسلامی ایران است، علی‌رغم مقاومت در برابر این تحولات، به بازسازی هویت اسلامی خود روی آورده‌اند. بنابراین می‌توان گفت که شریعت مقدس اسلامی همانطور که بارها مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای نیز تأکید کرده‌اند توان و قدرت شکل دهی به محتوای ساختارهای سیاسی و اجتماعی را دارد. نگاهی به جنبش‌های معاصر جهان عرب، که در صدد بازسازی هویت وجودی شان بر مبنای ارزش‌ها و فرهنگ اسلامی است، این امر را تصدیق می‌نماید. البته ناگفته نماند که سوء برداشت دولت‌های اقتدارگرا و محافظه-کار عربی، از این وضعیت باعث حمایت و پشتیبانی آنها از حرکت‌های افراطی و سلفی برای مهار نیروی عظیم این تمدن نوین اسلامی شده است.

کتابنامه

- برچیل، اسکات و دیگران (۱۳۹۱)، *نظریه‌های روابط بین‌الملل*، ترجمه، حمیرا مشیرزاده و روح اله طالبی آرانی، چاپ اول، تهران: میزان.
- جکسون، رابرت و سورنسون، گئورگ (۱۳۸۵)، *درآمدی بر روابط بین‌الملل*، ترجمه، مهدی ذاکریان، احمد تقی زاده و حسن سعید کلاهی، چاپ دوم، تهران: نشر میزان
- دوئرتی، جیمز و فالتزگراف، رابرت (۱۳۸۰)، *نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل*، ترجمه وحید بزرگی، علیرضا طیب، چاپ ششم، تهران: نشر قومس.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۱۳۹۴)، *اصول و مبانی روابط بین‌الملل (۱)*، چاپ اول، تهران: سمت.
- گریفیتس، مارتین (۱۳۹۰)، *دانشنامه روابط و سیاست جهان*، ترجمه، علیرضا طیب، چاپ دوم، تهران: نشر نی.

مقالات

- پیروزمند، علیرضا و خورشیدی، محمد (۱۳۹۸)، *مؤلفه‌های ساختاری تمدن‌سازی اسلامی (با رویکرد آینده پژوهی)*، *دوفصلنامه مطالعات بنیادین تمدن نوین اسلامی*، دوره ۲ شماره ۱، صص ۳۲۹-۳۵۲.
- سرخیل، بهنام (۱۳۹۸)، *هویت دینی آینده همگرایی در جهان اسلام؛ موانع و راهکارها*، *دوفصلنامه مطالعات بنیادین تمدن نوین اسلامی*، دوره ۲، (۲)، صص ۹۳-۱۱۶.
- مقیسه، رضا؛ کیقبادی، علیرضا و پدram، عبدالرحیم (۱۳۹۷)، *علائم پیدایش تمدن نوین اسلامی؛ هشدار برای ایجاد و تقویت سازمان‌های تمدن‌ساز*، *دوفصلنامه مطالعات بنیادین تمدن نوین اسلامی*، دوره ۱، (۱)، صص ۱-۲۹.

Alexander, Wendt, (1999), *Social Theory of International Politics*, Cambridge University Press, 1999.

Anderson, John, (2019), "Religion and International relations", *Issues In International Relations*, Vol. 3, No.2.

Asad, Talal, (2015), *Formations of the Secular: Christianity, Islam, Modernity*, Stanford:Stanford University Press.

- Azani, Eitan, (2019), *Hezbollah: The Story of the Party of God, from Revolution to Institutionalization*, New York: Palgrave MacMillian.
- Baker, Raymond William, (2018), *Islam without Fear: Egypt and the New Islamists*, Cambridge, Mass: Harvard University Press.
- Halliday, Fred, (1996), *Islam and the Myth of Confrontation: Religion and Politics in the Middle East*, London: I. B. Tauris.
- Haynes, Jeffrey, (2017), *Introduction to International Relations and Religion*, Pearson Education.
- Hettne, Bjorn, Andras Inotai and Osvaldo Sunkel, eds, (1999-2001), *The New Regionalism Series*, London: Macmillan.
- Heywood, Andrew, (2014), *Political Ideologies: An Introduction, Hampshire and London*, Palgrave Macmillan Press.
- Hourani, Albert, (2017), *Arabic Thought in the Liberal Age; 1798-1939*, Cambridge University Press, Cambridge, p. 115.
- Monshipouri, Mahmood, (2015), *Islamism, Secularism, and Human Rights in the Middle East*, L. Rienner.
- Owen, Roger, (2016), *State Power and Politics in the Making of the Modern Middle East*, Routledge.
- Rashid, A., (2017), *Jihad: The Rise of Militant Islam in Central Asia*, New York: Penguin Books.
- Roy, Oliver, (2018), *Globalized Islam: The Search for a new Ummah*, New York: Columbia University Press.
- Waltz, Kenneth, (1979), *Theory of International Politics*, New York: Routledge
- Articles:
- Ayoob, Mohammed (2010), Political Islam: Image and Reality, *World Policy Journal*, Vol. 21, No. 3.
- Adesoji, Abimbola, (2015), The Boko Haram Uprising and Islamic Revivalism, *Africa Spectrum*, Vol.45, No.2, pp. 95–108.
- Berman, Paul, (2016), The Philosopher of Islamic Terror, *New York Times Magazine*.
- Berman, Paul, (2016), Resident boy Adeel, 8, plays in front of the compound where US Navy SEAL commandos reportedly killed al Qaeda leader Osama bin Laden in Abbottabad, *Global Security Studies*, Vol 5.No.1.
- Ehteshami, Anoshirvan, Wright, Steven, (2017), Political Change in the Arab Oil Monarchies: From liberalization to Enfranchisement, *International Affairs*, Vol.83, No.5.

- Faulkner, Christopher M., and David H. Gray, (2017), The Emergence of Al Qaeda in the Arabian Peninsula (AQAP) and the Effectiveness of US Counterterrorism Efforts, *Global Security Studies*, Vol .5, No.1.
- Hirschkind, Charles, (2016), What Is Political Islam?, *Middle East Report*, No. 205
- Hubbard, Ben, (2018), Islamist Rebels Create Dilemma on Syria Policy, *Retrieved*.
- Laub, Zachary, and Jonathan Masters, (2018), Al-Qaeda in the Islamic Maghreb (AQIM), *Council on Foreign Relations*, Vol. 1-5.
- Lauziere, Henri, (2019), Post-Islamism and the Religious Discourse, *Middle East Report*, Vol. 2, No. 3
- Masters, Jonathan, (2019), Al-Qaeda in Iraq (Aka Islamic State in Iraq and Greater Syria), *Council on Foreign Relations*.
- Miller, Goreg, (2019), Al-Qaeda infiltrating Syrian opposition, US officials say, *Washington Post*.
- Moaddel, Mansoor, (2018), Modalities of National Sovereignty: Territorial Nationalism versus Islamic Fundamentalism in Muslim-Majority Countries, *Council on Foreign Relations Background*.
- Nordland, Rod, (2018), 'Al-Qaeda Taking Deadly New Role in Syria's Conflict, *New York Times*.
- Ruggie, John Gerard, (1993), Territoriality and beyond: problematizing Modernity in International Relations, *International Organization* , Vol.47, No.1 .
- Salam, Yasin, (2018), Islamist Rebels, *Interntional Journal of Middle East Studies*, Vol .37, No.2.
- Seeberg, P., (2017), Syria and the EU. The Crisis in Syria and the International Sanctions with a Focus on Syrian-EU Relations, *Council on Foreign Relations Background*.
- Simbar, R.eza, (2017), The Role of Islam in 21st Century, 7th *International Conference on European Culture, Pampelona, Spain*, 23-26 October, Conference Proceeding.
- Waterbury, John, (2017), Recent Books: Middle East: The Second Arab Awakening: And the Battle for Pluralism, *Foreign Affairs*, Vol. 9, No.3.
- Waver, Ole, (1990), The Language of Foreign Policy, *Journal of Peace Research*, Vol.27, No. 5.
- Wendt, Alexander E., (1987), The Agent-Structure Problem in International Relations Theory, *International Organization*, Vol. 41, No3 .